

دانش مدیریت
شماره ۶۶ - پاییز ۱۳۸۳
صص ۳۰-۳

نظریه پردازی در مدیریت: ارزیابی سهم تئوریک مطالعات سازمانی

دکتر حسن دانائی فرد*

چکیده

معمولاً از آثار علمی عرضه شده در گرایش‌های مختلف مدیریت انتظار می‌رود تا نقشی در بهبود دانش موجود ایفا کنند. به عبارت دیگر، نشان دهند که میزان ارزش افزوده آن‌ها در قلمرو علم سازمان چیست؟ از این رو همیشه پرسش‌هایی در این زمینه مطرح می‌شود که چگونه می‌توان نسبت به ارزش افزوده‌ی نظری یک اثر علمی قضاوت کرد؟ معیارهای ارزیابی سهم نظری یک رساله، یا مقاله مفهومی کدامند؟ در این مقاله با مروری اجمالی بر راهبردهای دوگانه‌ی نظریه پردازی یعنی "راهبرد نظری - پژوهش" و "راهبرد پژوهش - نظریه" و شیوه‌ی عمومی نظریه پردازی (براساس راهبرد نخست)، معیارهایی برای ارزیابی و قضاوت در مورد سهم نظری یک مدل مفهومی یا پژوهش تجربی در حوزه‌ی علم سازمان ارایه خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: توسعه‌ی نظریه، نظریه پردازی، راهبرد پژوهش - نظریه، راهبرد نظریه - پژوهش، سهم نظریه

مقدمه

در محافل دانشگاهی همیشه ارزیابان یا داوران رساله‌های دوره‌های دکتری به طور خاص و همین‌طور ارزیابان مقاله‌های مفهومی و به اصطلاح متداول نظری به‌طور عام از صاحب رساله یا نویسنده‌ی مقاله این پرسش را می‌کنند که "نقش نظری اثر علمی شما در ارتقاء دانش موجود (برای مثال علم سازمان) چیست؟" به عبارت دیگر، میزان "مشارکت نظری" ایده‌ی (مدل، نظریه) شما در نظریه‌های موجود چیست^۱؟ شاید تدوین نظریه‌های کاملاً جدید که از مجموعه دانش انباشته موجود مجزا و بارز باشد از دانشمندان علم الاجتماع، از جمله دانشمندان علم سازمان، انتظاری کاملاً بجا نباشد زیرا در زمانی که چنین اتفاقی بیفتد، نوعی انقلاب علمی رخ داده است (برای مثال وقتی نظریه کروی بودن زمین تأیید شد، شالوده نظریه مسطح بودن زمین فرو ریخت و به گفته توماس کوهن در این حالت پارادایم تغییر کرد) که سخن از آن (انقلاب علمی و تغییر پارادایم به سبک توماس کوهن [الوانی، دانایی فرد ۱۳۸۰])، در علوم اجتماعی و انسانی، محل بحث و تردید است. بنابراین اندیشمندان علم الاجتماع، از جمله علم سازمان، بایستی با اتکاء به نظریه‌های دیگران، ایده جدید خود را مطرح کنند، از این‌رو باید "سهم نظری" خود را به نحوی مستدل نشان دهند. به همین جهت پژوهش‌گران و نظریه‌پردازان در علم الاجتماع از عبارت توسعه نظریه^۲ بیش‌تر از پردازش نظریه^۳، یا نظریه‌پردازی^۴ استفاده می‌کنند تا نشان دهند که نظریه‌پردازان با اتکاء به شالوده‌های نظری از قبل تعیین شده بایستی ایده جدید خود را مطرح سازند. اما باید پرسش کرد که برای ارزیابی این سهم نظری چه معیارهایی وجود دارد و چگونه می‌توان "مشارکت نظری" یک رساله دکتری یا هر نوع مقاله نظری یا مفهومی را تشخیص داد^۵. در این مقاله با اتکاء به دیدگاه بنیادی دوین^۶ (۱۹۷۸) و همین‌طور

1. What is your Theoretical Contribution?

2. Theory Development

3. Building Theory

4. Theory Building

۵. تاکید بر تشخیص این سهم نظری بدان علت است که وقتی فردی دکتری فلسفه (Ph.D.) در رشته‌ای نظیر مدیریت را دریافت می‌کند به معنای آن است که وی موفق به اخذ دکتری فلسفه در مدیریت شده است. بنابراین، بایستی "سهم نظری" رساله خود را به نحوی مشخص ارایه دهد. تاکید بر این سهم نظری باعث می‌شود که حاکمیت بلامنازع آمار و فنون کمی دیگر بر گستره‌ی رساله‌ها برچیده شود و بر نفس شکل‌دهی چارچوب مفهومی تاکید شد نه تحلیل آماری.

6. Dubin, R.

وتن^۱ (۱۹۸۹) معیارهایی ارائه می‌شود که برای ارزیابی سهم نظری می‌تواند مفید باشد. اما برای ورود به بحث ابتدا لازم است دو راهبرد متداول نظریه پردازی و سپس مدل عمومی نظریه پردازی (براساس راهبرد نظریه - پژوهش) در علوم کاربردی از جمله مدیریت را به صورت اجمالی مورد بررسی قرار داد تا خوانندگان با راهبرد و مدل نظریه پردازی آشنا و سپس نحوه‌ی ارزیابی نظریه‌هایی را که بر اساس این راهبرد و مدل ساخته می‌شوند، درک کنند. آن‌گاه به سه پرسش زیر پاسخ داده شود:

۱. ارکان سازنده‌ی "توسعه نظریه" [در یک اثر علمی - مفهومی] کدامند؟

۲. چگونه می‌توان به ارزش افزوده نظری یک اثر علمی - مفهومی پی برد؟

۳. برای ارزیابی یک اثر علمی - مفهومی چه عواملی را باید مد نظر قرار داد؟

برای پاسخ به سه پرسش یاد شده، ابتدا به بررسی عناصر اصلی شکل دهنده "توسعه نظری" پرداخته خواهد شد و سپس با اتکا به این عناصر، معیارهای فرآیند توسعه نظری را تعیین کرده و انتظارات ارزیابان و صاحب نظران از سهم نظری یک اثر علمی و میزان مناسب بودن این اثر را مطرح و در نهایت نتیجه گیری می‌شود که اگر چه معیارهای ارزیابی "سهم نظری" متفاوت است ولی معیارهای مد نظر وتن (۱۹۸۹) می‌تواند به نحو ساده و قابل فهم مورد استفاده قرار گیرد.^۲

راهبردهای متداول نظریه پردازی

برای این که خوانندگان با مبانی نظریه پردازی یا توسعه نظریه آشنا شوند ذکر دو راهبرد متداول نظریه پردازی مورد استفاده صاحب نظران و پژوهش گران در علوم کاربردی از جمله علم سازمان مفید خواهد بود. این دو راهبرد عبارتند از راهبرد "پژوهش - نظریه"^۳؛ و راهبرد "نظریه - پژوهش"^۴، که به تشریح اجمالی آن‌ها می‌پردازیم. لازم به یادآوری است که راهبردهای پژوهشی عملیاتی دیگری؛ کرین و استراس^۵، ۱۹۹۶؛ برگر و لوکمان^۶،

1. Whetten, D.A.

۲. شاکله اصلی این معیارها منبعث از دیدگاه وتن (۱۹۸۹) است

3. Research-Theory Strategy

4. Theory-Research Strategy

5. Corbin, Strauss

6. Berger, Luckman

۱۹۶۶؛ استراس و کرین، ۱۹۹۸؛ هامرسلی^۱، ۱۹۹۰؛ آیزنهاارت^۲، ۱۹۸۹؛ نیز برای تدوین نظریه وجود دارند، که ذکر آن‌ها در این مقاله لازم نیست.

• راهبرد "پژوهش - نظریه"

این راهبرد را که راهبرد "ابتدا پژوهش آنگاه نظریه" نامیده‌اند به احصاء قوانین طبیعت^۳ از طریق بررسی دقیق داده‌های در دسترس پژوهش‌گر یا نظریه‌پرداز می‌پردازد. فرانسیس بیکن^۴، ره‌آورد این راهبرد را "تفسیرهایی از طبیعت"^۵ توصیف می‌کند (بیکن، ۱۹۷۱: ۴). به اعتقاد ری‌نولدز^۶ (۱۹۷۱) نحوه اجرای این راهبرد به شرح زیر است:

- پدیده‌ای را انتخاب و مشخصه‌های آن را فهرست کنید.
- همه مشخصه‌های^۷ پدیده‌ی مورد بررسی را تا حد ممکن در وضعیت‌های مختلف مورد سنجش قرار دهید.
- داده‌های حاصل (تغییر و نوسانات در مشخصه‌ها) را به دقت تحلیل کرده و نشان دهید آیا الگوهای نظام‌مندی^۸ میان داده‌ها وجود دارد که شایسته‌ی توجه و امعان نظر باشد.
- وقتی الگوهای معنی‌داری را در داده‌ها یافتید، با قرار دادن آن‌ها در گزاره‌هایی نظری^۹، قوانین طبیعی حاکم بر آن پدیده را احصاء کنید. در نگاه و اصطلاح‌شناسی^{۱۰} بیکن به این قوانین طبیعی اصول موضوعه^{۱۱} گفته می‌شود (بیکن، ۱۹۷۱: ۱۴۱).
- با توجه به رویکرد بیکن، ری‌نولدز (۱۹۶۱) مدعی است که این راهبرد مستلزم دو شرط مهم دیگر^{۱۲} نیز هست و آن "وجود تعداد نسبتاً معدودی از متغیرهای مورد سنجش در طی گردآوری داده‌ها" و "وجود تعدادی الگوهای معنی‌دار"^{۱۳} که باید در داده‌ها یافت شود.
- هستی‌شناسی^{۱۴} غالب این راهبرد، نوعی هستی‌شناسی کمی است. در نتیجه، پیش‌فرض‌های

-
1. Hammersley
 2. Eisenhardt
 3. Laws of Nature
 4. Francis Bacon
 5. Interpretations of Nature
 6. Reynolds
 7. Characteristics
 8. Systematic Patterns
 9. Theoretical Statements
 10. Terminology
 11. Axioms
 12. Two Important Conditions
 13. Significant Patterns
 14. Ontology

آن در مورد دانش (شناخت‌شناسی)^۱ که شالوده و زیربنای راهبرد "پژوهش - آنگاه - نظریه" است نیز ماهیتی کمی دارد. یعنی جهان واقعی^۲، عینی و خارج از پژوهش گر قرار دارد. به عبارت دیگر، حقیقت، خارج از پژوهش گر بوده و باید از طریق پژوهش دقیق، روشمند و جامع پژوهش گر کشف شود. هدف پژوهش، کشف قوانین جهان شمول و علی^۳ برای ارایه تبیین‌های علی^۴ است. تصور می‌رود که این راهبرد به علت ماهیت قیاسی^۵ غالبش، با علوم محض^۶ متناسب باشد زیرا هدف نظریه پردازی در علوم محض، دستیابی به قوانین کلی و تعمیم‌پذیر طبیعی است که نشان می‌دهد پدیده مورد بررسی، در جهان طبیعی و عینی که در آن زیست می‌کنیم چگونه رفتار می‌کند و چگونه می‌توان رفتار آن را پیش‌بینی و تبیین کرد.

• راهبرد "نظریه - پژوهش"

این راهبرد، راهبرد "نظریه - آنگاه - پژوهش" نیز نامیده می‌شود. در این نگاه، نظریه به نحوی صریح از طریق تعامل پیوسته و مکرر بین ساخت نظریه و پژوهش‌گری تجربی^۷ شکل می‌گیرد (ری‌نولدز، ۱۹۷۱). ری‌نولدز مراحل این راهبرد را به شرح زیر توصیف می‌کند:

• نوعی نظریه صریح^۸ یا در "شکل آگزیوماتیک"^۹ یا به "شکل توصیف فرآیند"^{۱۰} بسازید،

• گزاره‌ای را انتخاب کنید که از طریق این نظریه برای مقایسه با نتایج پژوهش تجربی شکل گرفته است^{۱۱}

1. Epistemology
2. Real World
3. Discovery of Universal Causal Laws
4. Causal Explanations
5. Deductive Nature
6. Pure Sciences
7. Theory Construction and Empirical Inquiry
8. Explicit Theory

۹. برای آشنایی با آگزیوماتیزه کردن نظریه‌ها مراجعه کنید به منابع زیر:

۱) دکتر فرامرز رفیع پور (۱۳۸۱). کند و کاوها و پنداشته‌ها. تهران شرکت سهامی انتشار.

2) Hage, Jerald (1963). An Axiomatic Theory of Organizations. "Administrative Science Quarterly" 10: 289-319.

10. Axiomatic Form
11. Process Description

۱۲. برای بررسی بیشتر مراجعه کنید به منبع شماره ۱ (فرامرز رفیع پور) ص ۱۳۰-۱۱۰

- برای "آزمون" گزاره‌ی انتخابی متناسب با پژوهش تجربی، یک پروژه‌ی پژوهشی^۱ طراحی کنید؛
 - اگر گزاره‌ی احصایی از نظریه با نتایج پژوهش هم‌خوانی ندارد، در نظریه یا طرح پژوهشی تغییراتی مناسب اعمال کنید و پژوهش را مجدداً ادامه دهید؛
 - اگر گزاره‌ی منبعث از نظریه با نتایج پژوهش سازگاری دارد، گزاره‌های بعدی را انتخاب و تلاش کنید محدودیت‌های نظری^۲ را تعیین کنید (ری‌نولدز، ۱۹۷۱: ۱۴۴).
- این راهبرد به وسیله کارل پوپر^۳ متداول شد. وی در این راهبرد پیشنهاد کرد که "دانش علمی می‌تواند از طریق شکل‌دهی ایده‌های جدید (حدسیات^۴) و تلاش برای ابطال^۵ آن‌ها از طریق پژوهش‌های تجربی با شتاب بیش‌تری پیشرفت کند"^۶ (ری‌نولدز، ۱۹۷۱).
- این راهبرد، نسبت به پژوهش کیفی، از جامعیت بیش‌تری برخوردار است و پیش‌فرض‌های خاصی در مورد ماهیت دانش علمی^۶ دارد. برای مثال، براساس یکی از این پیش‌فرض‌ها، هیچ‌گونه "جهان واقعی" یا "حقیقت واحدی"^۷ وجود ندارد، بلکه بخش اعظم دانش بشری در مورد رفتار انسان در اذهان افراد خلق می‌شود، یعنی علم، فرآیند ابداع توصیف‌هایی از پدیده‌هاست^۸. به عبارت دیگر واقعیات و حقایق واگرا و چندگانه‌ای^۹ وجود دارند و هدف غایی علم، کشف و تبیین تفسیری^{۱۰} ماهیت و معنای پدیده‌ها^{۱۱} و تعیین رفتار آن‌ها است (هولتگرین و کومر^{۱۲}، ۱۹۸۹). راهبرد "نظریه - پژوهش" به علت ماهیت استقرایی - قیاسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

1. Research Project
2. Limitations of the Theory
3. Popper, K.

* برای آشنایی با دیدگاه کارل پوپر به منبع زیر مراجعه کنید:

کارل، پوپر، ۱۳۷۵. معیار خصلت تجربی دستگاه‌های نظری. در شاپور اعتماد، دیدگاه‌ها و برهان‌ها. (صص ۴۵-۴۹)

4. Conjectures
5. Falsify

** برای آشنایی بیش‌تر یا بحث ابطال‌گرایی به کتاب‌ها و مقاله زیر مراجعه شود:

۱. زیبا کلام، سعید (۱۳۷۳). چیستی علم. تهران: نشر فرا.

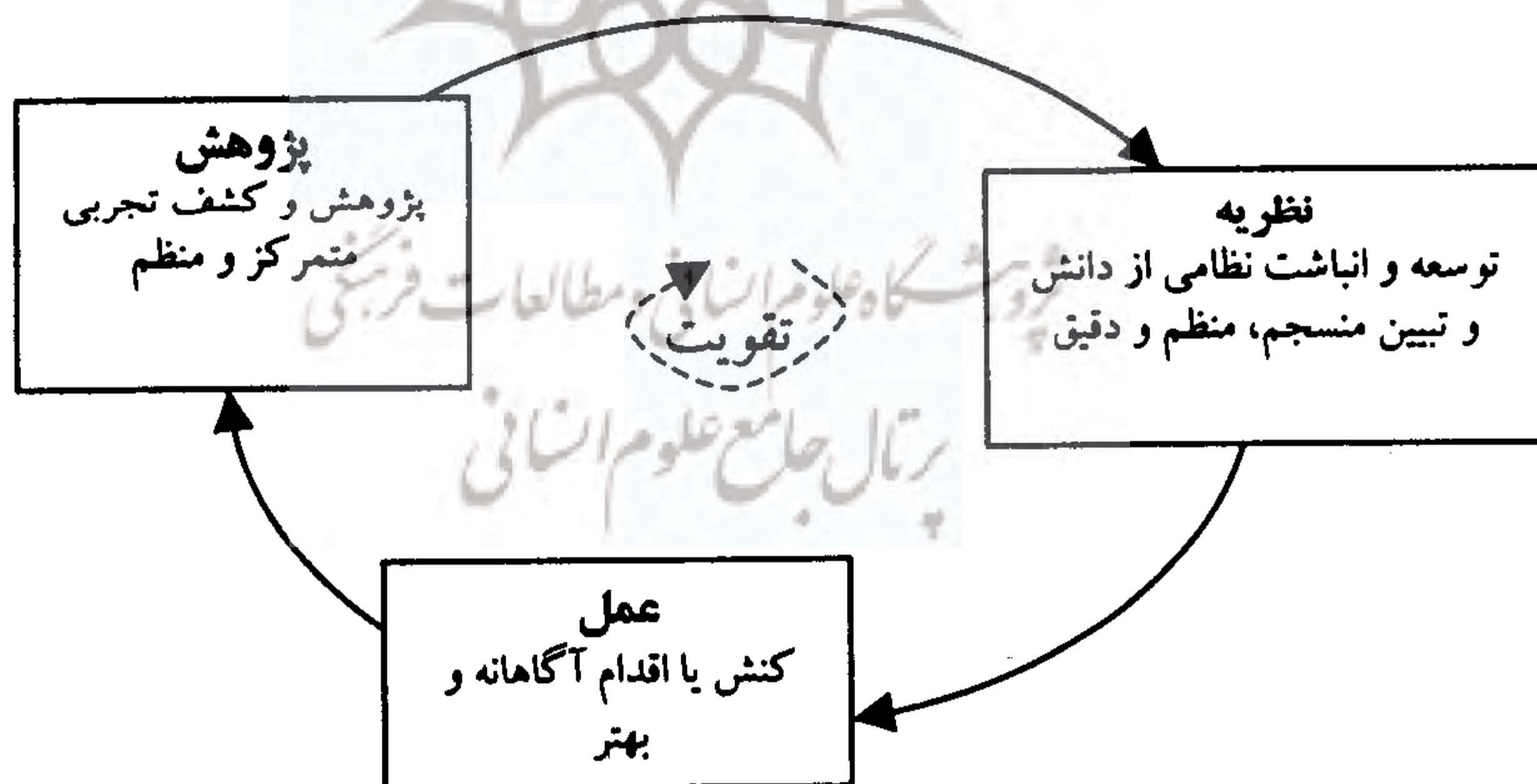
۲. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۸). علم چیست، فلسفه چیست؟ تهران: موسسه فرهنگی صراط.

3. Chimzie, A.B. Osigweh, Y. (1999). Concept of Fallibility in Organizational Science, Academy of Management Review, Vol. 14, No.4, 579-594

6. Scientific Knowledge
7. One Truth
8. Inventing Descriptions of Phenomena
9. Multiple and Divergent Realities and Truths
10. Interpretive Discovery and Explanations
11. Nature and Meaning of Phenomena
12. Hultgren, Coomer, 1989

تعاملی^۱ با ماهیت کاربردی علوم رفتاری و انسانی تناسب بیش تری دارد (ری نولدز، ۱۹۷۱). اهمیت این دو راهبرد در ضرورت انتخاب یکی از آن دو نهفته نیست. بلکه ارزش آن دو، برای نظریه پرداز در آن است که ماهیت نظام مند و سودمند تعامل میان عناصر سه گانه بسیار مهم برای نظریه پردازی کاربردی، یعنی "توسعه و انباشت نظامی از دانش و تبیین منسجم، منظم و دقیق (نظریه)"؛ "انجام پژوهش و کشف دقیق و (پژوهش)؛" ره آورد (اقدام یا کنش جدید) آگاهانه تر و بهتر که از کاربرد دو عنصر نخست در عمل منتج می شود حائز اهمیت فراوان است. مفهوم چرخه ی رشد نظریه پردازی با تاثیرپذیری از نظریه سیستمی، اشاره به رابطه ای مثبت و تقویت کننده یکدیگر در میان این سه عنصر سیستم (کافمن^۲، ۱۹۹۰؛ سنج^۳، ۱۹۸۰) دارد. این چرخه ی رشد "نظریه - پژوهش - عمل"^۴ - که در شکل شماره (۱) نشان داده شده است - برای ایجاد نظریه کاربردی دقیق و مناسب، بسیار اساسی است (دوبین، ۱۹۷۸).

بنابراین، تخصص مورد نیاز برای نظریه پردازی کاربردی به ماهیت این چرخه بستگی دارد. با توجه به این سه عنصر، اکنون باید دید شیوه ی عمومی نظریه پردازی (براساس راهبرد نظری - پژوهش که بیش تر متداول است) چگونه می تواند باشد.



شکل ۱. چرخه ی رشد نظریه پردازی کاربردی منبع: (لاین هام، ۵، ۲۰۰۰)

شیوه ی عمومی پژوهش نظریه پردازی

1. Interactive Inductive-Deductive Nature
2. Kauffman
3. Senge, P.
4. Growth Cycle of Theory-Research - Practice
5. Lynham

راهبرد نظریه‌پردازی نظریه - پژوهش^{۱۱} ایجاب می‌کند که نظریه‌پرداز هم نسبت به پدیده مورد بررسی در نظریه و هم از نفس نظریه‌پردازی آگاه و مطلع باشد (کمپبل^۱، ۱۹۹۵؛ کوهن، ۱۹۹۱؛ دویین، ۱۹۷۰؛ جیویا و پیترا^۲، ۱۹۹۰؛ هیرن^۳، ۱۹۵۸؛ پترسون^۴، ۱۹۸۰؛ واند ون^۵، ۱۹۸۹). بنابراین شیوه‌های نظریه‌پردازی کاربردی^۶، نظریه‌پرداز را به تعامل بین تجربه خود از پدیده مورد بررسی در عمل و دانش و آگاهی خود از آن پدیده ملزم می‌سازد. به این طریق هم آگاهی نسبت به پدیده مورد بررسی و هم دانش در مورد آن از طریق فرآیند نظریه‌پردازی به هم پیوند داده می‌شوند. (کوهن، ۱۹۹۱؛ دویین، ۱۹۸۲؛ ویک^۷، ۱۹۹۵). این گفتمان مستمر و چرخه‌ای^۸، بین دانش و تجربه در ساخت نظریه کاربردی^۹ که کانون تمرکز نظریه است، انباشت دانش نظری مرتبط و دقیق^{۱۰} از پدیده را تسهیل می‌کند و کانون تمرکز خود نظریه و نظریه‌پردازی نیز است [شکل ۲ را ببینید]. (کوهن، ۱۹۹۱؛ دویین، ۱۹۲۸؛ ری‌نولدز، ۱۹۷۱؛ ویک^{۱۱}، ۱۹۹۵).

با تاسی از شکل ۱ و ۲ طریقه‌ی مفهوم‌سازی شیوه پژوهش^{۱۱} در نظریه‌پردازی کاربردی به عنوان نظامی تعاملی - تکراری^{۱۲} مرکب از پنج مرحله به شرح زیر نشان داده می‌شود (دویین، ۱۹۷۸).

• شکل‌گیری مفهومی^{۱۲}

• عملیاتی‌سازی^{۱۳}

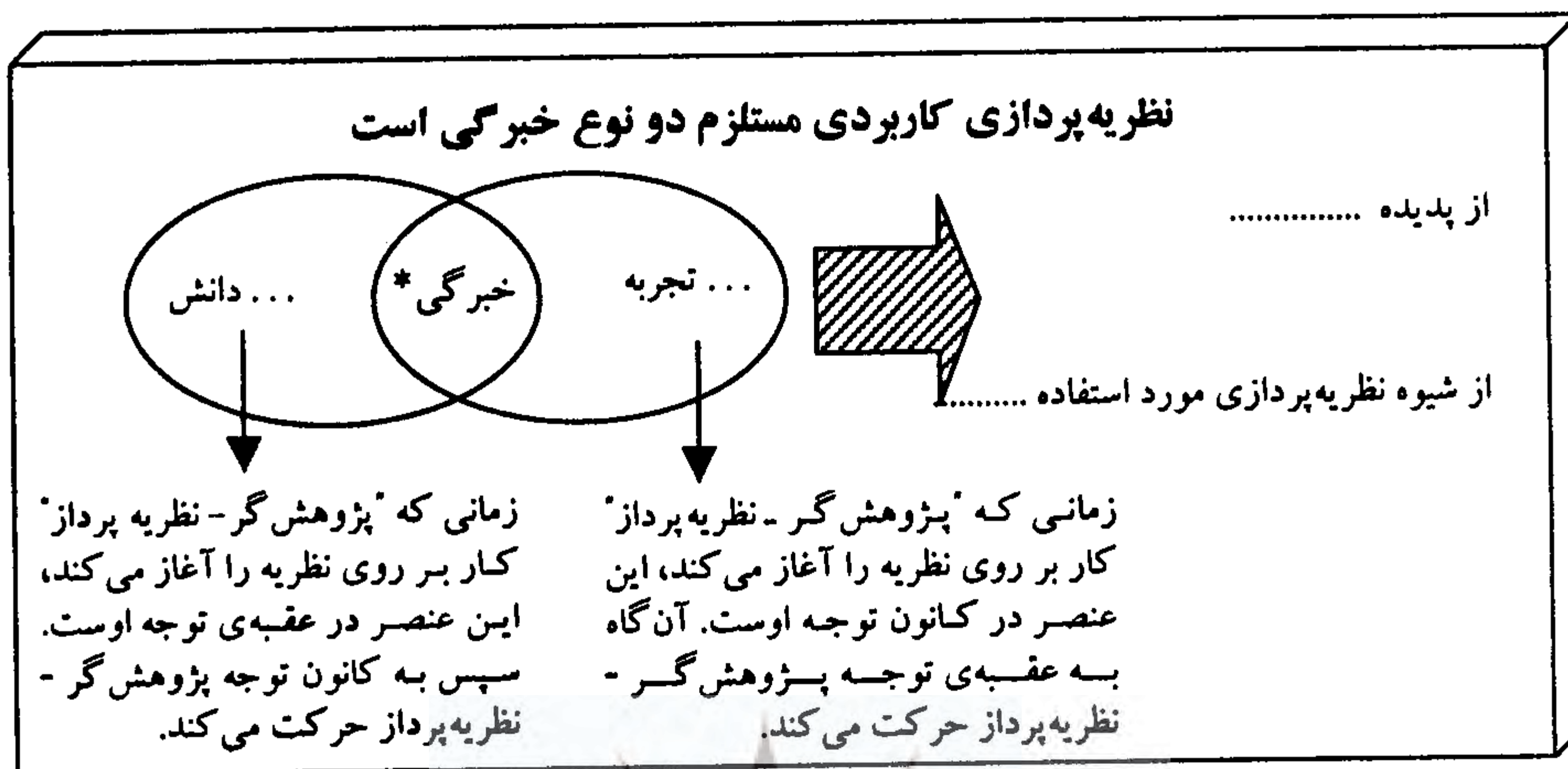
• کاربرد^{۱۴}

• تأیید یا رد و^{۱۵}

• پالایش و توسعه مستمر نظریه^{۱۶} جامع علوم انسانی

1. Campbell
2. Gioia & Piter
3. Hearn
4. Patterson
5. Vande Ven
6. Applied Theory-Building Methods
7. Weick
8. Continuous and Iterative Conversation
9. Applied Theory Construction
10. Acculautation of Relevant
11. Way of Conceptuaplizing the Research Method
12. Conceptual Development
13. Operationalization
14. Application
15. Confirmation or Disconfirmation
16. Continuous refinement and development of theory

نمودار مراحل پنج گانه شیوه نظریه پردازی کاربردی در شکل شماره (۳) ارایه شده است.

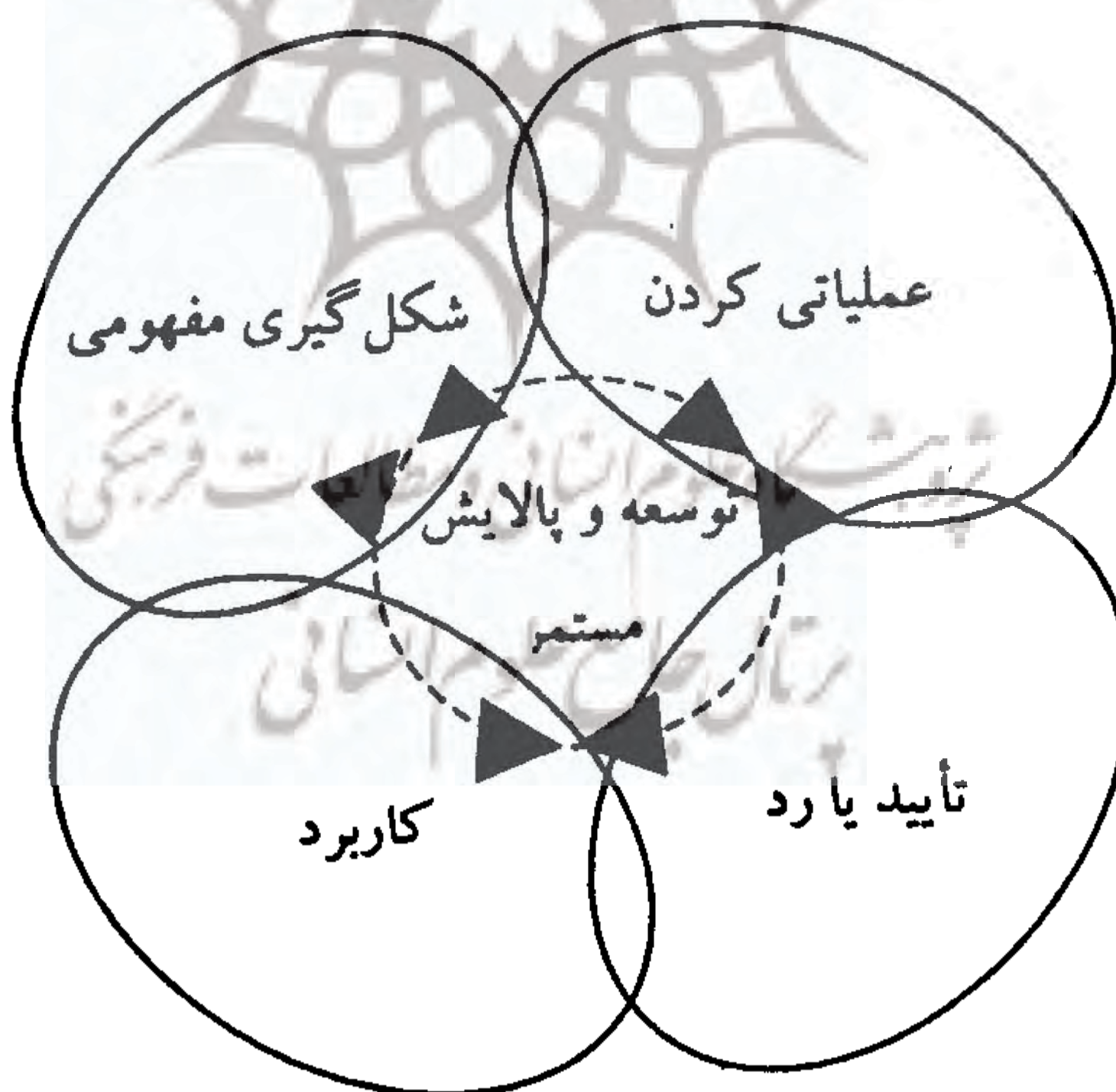


شکل ۲. ماهیت تعاملی خبرگی نظری و عملی در پژوهش نظریه پردازی کاربردی (منبع: Lynham, 2000)

تئوریزه کردن
به عمل

قیاسی

استقرایی



قیاسی

قیاسی
عمل به
تئوریزه کردن

منبع: دوین، ۱۹۸۹

شکل ۳. شیوه عمومی پژوهش نظریه پردازی در رشته های کاربردی

* Expertise

در یک نگاه کلی^۱، پژوهش نظریه‌پردازی کاربردی مرکب از دو عنصر کلی، یعنی "تئوریزه کردن-عمل"^۲ و "عمل-تئوریزه کردن"^۳ است. هر کدام از این عناصر، نتایج مشخصی در پی دارد که راهنمای پژوهش نظریه‌پردازی کاربردی است و در نهایت، منجر به نظریه قابل اعتماد، دقیق و متناسب^۴ برای بهبود کنش کاربران می‌شود. (دنزین و لینکلن^۵، ۲۰۰۰؛ مارسیک^۶، ۱۹۹۰) یکی از نتایج اصلی "عناصر تئوریزه کردن" در نظریه‌پردازی^۷، شکل‌گیری نوعی چارچوب نظری منسجم و آگاهی بخش است که تبیین‌کننده پدیده است. ستانده‌های کلیدی "عناصر عمل"^۸ در نظریه‌پردازی، به گردآوری داده‌ها/ یافته‌ها و دانش تجربی می‌پردازند که برای تأیید یا رد، پالایش و توسعه بیش‌تر نظریه موجود و همین‌طور تقویت و غنی کردن مطلوبیت نظریه در عمل، مورد استفاده قرار می‌گیرند. مراحل پنج‌گانه شیوه پژوهش نظریه‌پردازی کاربردی در چارچوب دو عنصر محوری نظریه‌پردازی (تئوریزه - عمل) در شکل شماره (۳)، محقق می‌شود.

یادآوری این نکته حائز اهمیت است که این مراحل پنج‌گانه ضرورتاً به صورت نظم مندرج در شکل ۳ دنبال نمی‌شوند. در عین حال، هر گونه تلاش کامل در مسیر پژوهش نظریه‌پردازی، صرف‌نظر از شیوه نظریه‌پردازی ویژه مورد استفاده "پژوهش‌گر-نظریه‌پرداز"، در برخی از موارد مستلزم پی‌گیری این مراحل پنج‌گانه یعنی شکل‌گیری مفهومی، عملیاتی‌سازی، کاربرد، تأیید یا رد، و پالایش و توسعه مستمر نظریه است.

به علاوه، این نکته نیز شایان توجه است که یک نظریه کاربردی هرگز کامل تصور نمی‌شود بلکه تا زمانی صحیح است که نظریه دیگری ظهور نکند (کوهن، ۱۹۹۱؛ دوبین، ۱۹۲۸؛ کاپلان، ۱۹۶۴؛ ری‌نولدز، ۱۹۷۱؛ روت، ۱۹۹۳). بدین صورت، نظریه همیشه "در حال پیشرفت" است و پژوهش‌های بعدی مرتبط با نظریه برای پالایش و افزایش اطمینان یا رد نظریه موجود استفاده می‌شود، این امر، در چرخه‌ی نظریه‌پردازی، یعنی پالایش و توسعه مستمر نظریه متجلی است. این که کدام مرحله واقعاً در ابتدا در فرآیند نظریه‌پردازی انجام شود، بستگی به شیوه نظریه‌پردازی مورد استفاده پژوهش‌گر-نظریه‌پرداز دارد، از این رو،

1. Overall Perspective
2. Theorizing to Practice
3. Practice-Theorizing
4. Trustworthy, Rigorous and Relevant Theory
5. Denzin & Lincoln
6. Marsick
7. Theorizing Component of Theory Building
8. Practice Components of Theory Building

واژه توسعه نظریه نسبت به نظریه سازی مناسبیت بیش تری دارد. با این نگاه به نظریه و نظریه پردازی، چگونه می توان میزان "توسعه دهندگی دانش موجود" توسط یک نظریه جدید را مورد ارزیابی قرار داد؟ آیا چارچوبی وجود دارد؟

چارچوب ارزیابی سهم نظری مدل یا نظریه

تا زمانی که معیارهایی وجود نداشته باشد، نمی توان یک نظریه جدید را مورد ارزیابی قرار داد. برای ارزیابی نظریه های جدید صاحب نظران متعددی (پوپر، ۱۹۵۹؛ ناگل^۱، ۱۹۶۱؛ هامپل، ۱۹۶۵) چارچوب هایی ارائه داده اند. باچاراج^۲ (۱۹۸۹) با نگاه به این چارچوب ها، بر اساس دو معیار: الف) ابطال پذیری* ب) مطلوبیت، چارچوبی ارائه داده است که در شکل شماره (۴) نشان داده شده است.

در گذر زمان، صاحب نظران متعدد دیگری (دوین، ۱۹۷۸؛ وتن، ۱۹۸۹؛ لینهام، ۲۰۰۰) تلاش کردند تا نشان دهند که چگونه می توان مشخص کرد رساله، مقاله، مدل یا نظریه جدیدی که محقق یا صاحب نظری ارائه می دهد، در دانش موجود سهمی نظری برجای می گذارد. در این رابطه صاحب نظران و پژوهش گران، چارچوب ها و مدل های مختلفی ارائه داده اند که بعضاً درک و فهم آنها برای همگان چندان ملموس و ساده نیست و چنگ زدن به بنیان ها و شالوده های این ایده ها، نیازمند مهارت های فنی و نظریه پردازی و هوشمندی زیادی است. بر این اساس، درک چارچوب مفهومی موجود در کتاب "توسعه نظریه" نوشته دوین (۱۹۷۸) و همین طور کپلان (۱۹۶۴) بسیار زمان بر و دشوار است. به همین علت دیوید وتن (۱۹۸۹) در مقاله خود مدعی است که بسیاری از چارچوب های موجود به جای آن که به وضوح موضوع (یعنی چگونگی تعیین سهم نظری) کمک کنند، بر ابهام آن می افزایند.

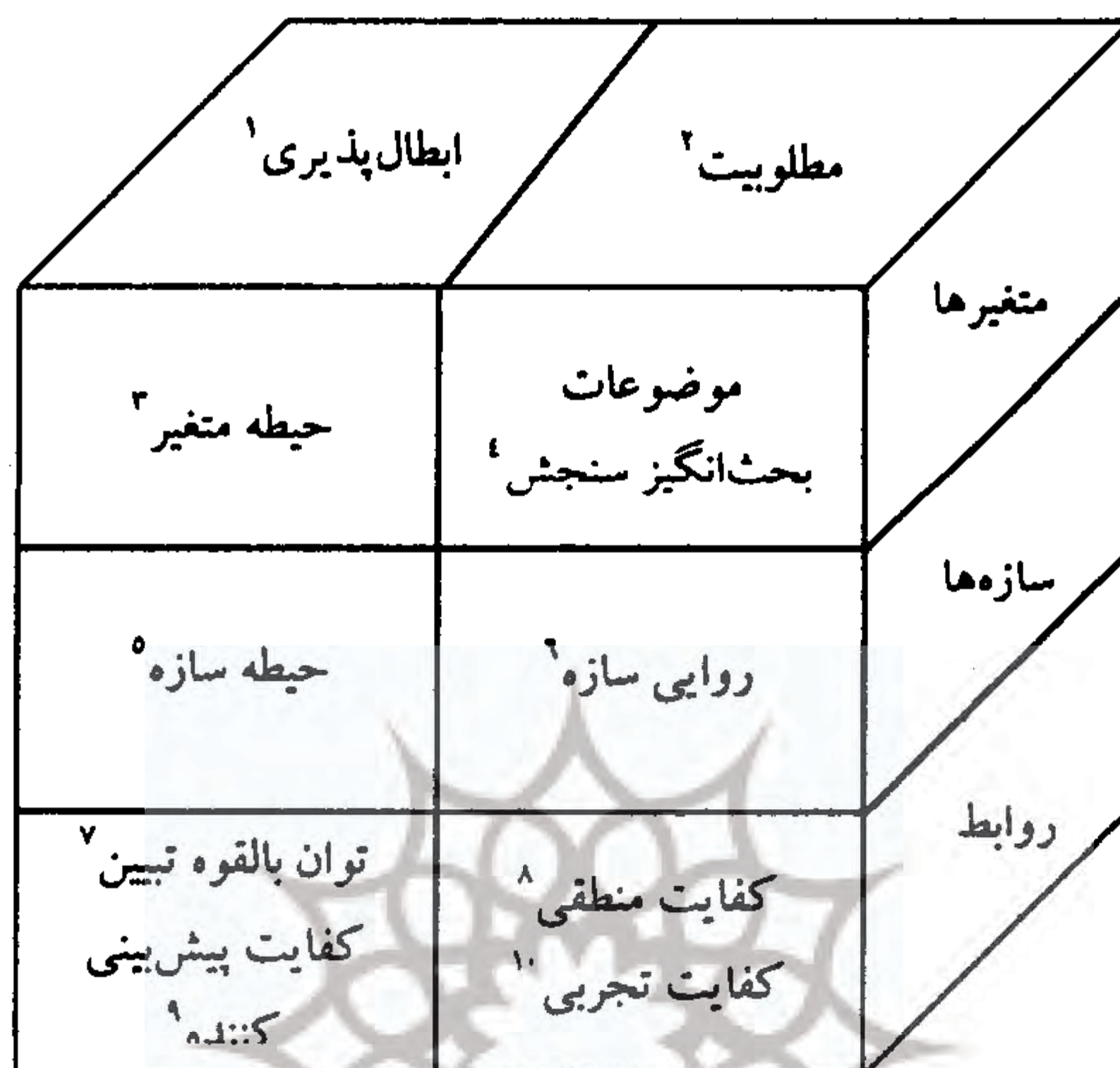
در این مقاله، تلاش می شود با اتکا به چارچوب مدنظر دیوید وتن (۱۹۸۹)، عناصر اصلی قضاوت در مورد شدت و غلظت سهم نظری یک رساله علمی یا یک مقاله، به نحوی روشن مطرح شود. در نتیجه، بتوان به مدد آن انتظارات و معیارهای پژوهش گران و استادان از یک رساله (دکتری) یا مقاله های علمی - مفهومی را معین و چارچوبی ارائه داد

1. Nagel

2. Bacharach

* نظریه ابطال پذیری منسوب به کارل پوپر فیلسوف معاصر است که می گوید ابطال پذیری یک نظریه نه تنها عیب آن نیست بلکه اساساً نظریه ای شایسته صفت علمی بودن است، که قابلیت تکذیب یا رد کردن داشته باشد.

که با اتکا به آن بتوان ویژگی‌های برجسته یک اثر مفهومی در علم الاجتماع کاربردی را تعیین کرد. برای ارایه این چارچوب، ابتدا باید دیدار کان اصلی یک نظریه چیست.



شکل ۴. چارچوب ارزیابی نظریه‌ها (باچاراج، ۱۹۸۹: ۵۰۲)

ارکان سازنده "توسعه نظریه" کدامند؟

به گفته‌ی دووین (۱۹۷۸)، یک نظریه کامل، باید چهار عنصر اساسی زیر را در برداشته باشد:

"چه: چه عواملی (مفاهیم، متغیرها، سازه‌هایی)* باید به‌طور منطقی برای تبیین بخشی از رفتار پدیده اجتماعی و فرهنگی مدنظر قرار گیرد؟ برای ارزیابی صحت وجود این عوامل در یک اثر علمی باید به دو نکته توجه کرد:

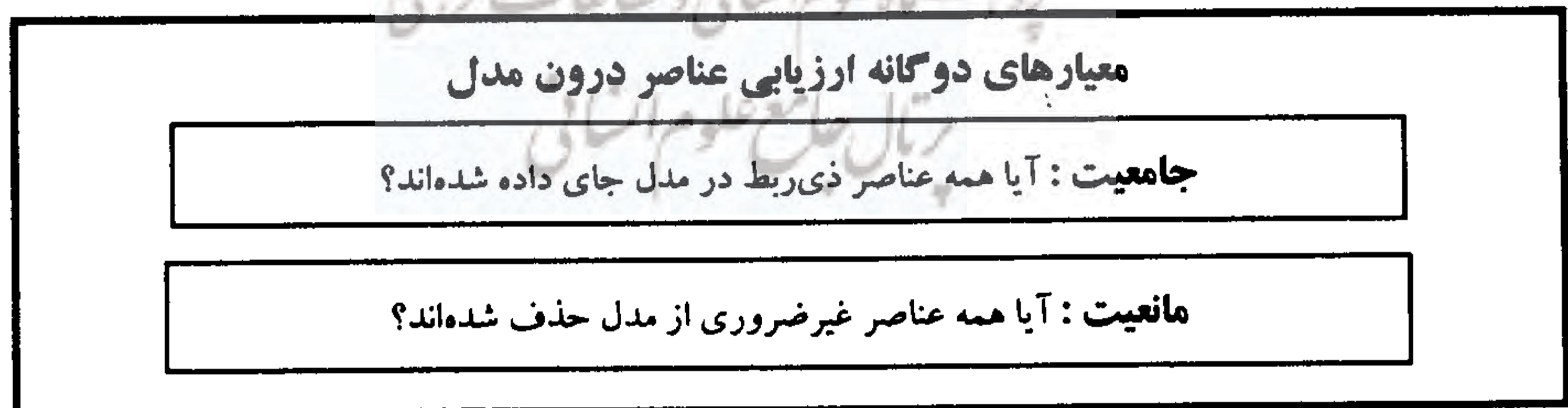
1. Falsificblity
2. Utility
3. Variable Scope
4. Measurement Issues
5. Construct Scope
6. Construct Validity
7. Explanatory Potential
8. Logical Adequacy
9. Predictive Adequacy
10. Empirical Adequacy

* در روش‌شناسی وقتی قضایا (Proposition) به فرضیه تبدیل می‌شود، مفاهیم به نوعی سنجه (به‌نام متغیر یا ابعاد) تغییر شکل می‌یابند که برای سنجش متغیرها سازه‌ها (مؤلفه‌ها) می‌توان تدوین کرد.

• جامع بودن^۱: آیا همه عوامل ذی ربط درون نظریه قرار گرفته اند؟

• مانعیت^۲: آیا عوامل زائیدی که ارزش افزوده نظری نخواهند داشت، یا سهم اندکی در درک ما از پدیده‌ی مورد بررسی دارند، حذف شده اند یا خیر؟

با اتکا به این دو اصل، باید با منطقی مستدل نشان داد که آیا این عوامل لازم و مکفی در مدل یا نظریه قرار داده شده اند و سایر عوامل زائد حذف شده اند یا خیر^{*}؟ به عبارت دیگر، زمانی که پژوهش گران و نظریه پردازان، عناصر چارچوب مفهومی رساله یا مقاله خود را تعیین می کنند، باید با ارایه‌ی استدلال‌های منطقی و تجربی، تلاش کنند در ابتدای "جامعیت" (تعداد مکفی عوامل تعیین گر یا توصیف کننده رفتار پدیده) را مد نظر قرار دهند زیرا در گذر زمان براساس پژوهش‌های خود آن‌ها یا دیگران، یا در مرحله آزمون، ایده‌های اولیه آن‌ها (عوامل) پالایش خواهد شد. از این رو، گفته می شود، حذف عناصر غیر ضروری و نامعتبر نسبت به عواملی که احتمالاً در مرحله آزمون تأیید خواهند شد بسیار آسان تر است. در عین حال، این امر نباید به محملی برای تهی کردن شالوده و بنیان اصلی نظریه یا چارچوب مفهومی منجر شود طوری که "مانعیت" به عنوان دستاویزی برای حذف عناصر مدل یا چارچوب مفهومی و مخدوش کردن جامعیت نظریه شود. بنابراین، حساسیت نظریه پرداز نسبت به توازن بین جامعیت و مانعیت نماد بارز یک نظریه پرداز خوب است.



شکل ۵. معیارهای سنجش عناصر مناسب در مدل

1. Comprehensiveness
2. Parsimony

* وقتی صاحب نظری یا دانش آموخته‌ای در سطح دکتری مدلی ارایه می دهد، برای مثال، مدلی برای تقویت مشروعیت نظام سیاسی، باید با استدلال یا محاسبه (Reasoning) تفاوت این مدل را با مدل‌های قبلی نشان دهد و به صورت علمی استدلال کند که کم یا زیاد شدن عناصر در این مدل جدید، آیا رفتار نظام سیاسی را نسبت به مدل قبلی بهتر تبیین می کند یا نه؟

چگونه. چگونگی پیوند عوامل، از دیگر عناصر مهم شکل دهنده مدل یا نظریه است، از این رو، بعد از تعیین عناصر کلیدی نظریه، با توجه به دو اصل جامعیت و مانعیت، باید نشان داد که برای تعیین رفتار پدیده مورد بررسی چگونه این عوامل به هم ارتباط داده شوند. به عبارت دیگر، باید نشان داد که تعاملات یا روابط عناصر درون چارچوب مفهومی چگونه باید باشند. معمولاً پژوهشگران به طور شماتیک با استفاده از نمودارها، فلش‌ها و اشکال هندسی مختلف، این روابط را ترسیم می‌کنند. طوری که روابط علی و همبستگی را نشان دهند. محدودیت شیوه‌ها، ماهیت ذاتی علی نظریه^۱ را بی‌اعتبار نمی‌سازد. به عبارت دیگر، محقق نباید به علت محدودیت استفاده از شیوه‌های تحلیلی یا آماری برای تأیید روابط بین عناصر یا وجود مشکلات اجرایی، روابط مبتنی بر خردمایه منطقی یا تجارب دیگران را در چارچوب اولیه قید نکند. وقتی دو محور "چه" و "چگونه" را کنار هم قرار داده شوند "حیطه یا موضوع نظریه"^۲ شکل می‌گیرد. هر چه روابط مورد بررسی پیچیده‌تر باشند، ترسیم نموداری آن‌ها مفیدتر است. البته همه رساله‌ها و چارچوب‌های نظری نباید با اتکا به نمودار، فلش و اشکال هندسی نشان داد، بلکه کافی است اندیشه محقق یا صاحب‌نظر به وضوح مشخص باشد و درک خوانندگان را افزایش دهد.* اما بازنمای دیداری^۳ غالباً اندیشه صاحب‌نظر را به طور واضح‌تر نشان می‌دهد و درک خواننده را می‌افزاید. به طور خاص، مدل‌های رسمی^۴ به طراحان و کاربران نظریه کمک می‌کنند تا تعادل بین مانعیت و جامعیت در نظریه یا چارچوب مفهومی را مورد ارزیابی قرار دهند.

چرایی. در نوشتارهای روش‌شناسی، از چرایی به نام خردمایه^۵ نیز یاد می‌کنند. بنابراین، پژوهش‌گر، نظریه‌پرداز یا صاحب رساله یا مقاله مفهومی، باید به وضوح نشان دهد که مبانی اساسی روانشناختی، اقتصادی یا اجتماعی گزینش عوامل و روابط علی پیشنهادی کدامند؟ این خردمایه، تجلی پیش‌فرض‌های نظریه یعنی حلقه‌های پیوندی نظری است که

1. Inherent Causal Nature of Theory

2. Domain or Subject

* برای مثال نظریه Cooptation یا نظریه نهادی بدون اتکا به نمودار علی - معمولی یا سایر اشکال هندسی ایده‌ای را مطرح می‌کنند که براساس آن، رفتار یک سیستم [سازمان، گروه، گروه (تیم)] را توصیف، تبیین و پیش‌بینی می‌کنند.

3. Visual Representation

4. Formal Models

5. Rationale

مدل را کلتی مجزا از تک تک اجزا نشان می دهد. همان طور که برخی از صاحب نظران بین مدل و نظریه تفاوتی قابل نشده اند، در این مقاله نیز آن دو مترادف فرض شده اند.

پرسش کلیدی که در این محور باید پاسخ داد آن است که: چرا صاحب نظران به چنین بازنمایی خاص از پدیده که صاحب نظری ارایه داده، اعتبار می دهند؟ پاسخ، در منطق زیربنایی مدل پژوهش گر یا صاحب نظر نهفته است. درستی یا موثق بودن نگاه های بنیادی به ماهیت انسان، ضرورت های سازمانی^۱ یا فرآیندهای اجتماعی، مبنایی برای ارزیابی میزان معقولیت چارچوب مفهومی پیشنهادی است. در طی فرآیند توسعه نظریه، منطق، به عنوان مبنای ارزیابی، جایگزین داده ها می شود. رساله نظریه پرداز یا پژوهش گر، باید دیگران را متقاعد کند که قضایای^۲ مطرح شده توسط وی، در صورتی معنی دار است که بر نحوه پژوهش در عرصه مورد نظر صاحب نظران یا پژوهش گران تاثیر داشته باشد. اگر بر اساس تعریف، مدل نظری، رهنمود مفیدی برای پژوهش است، پس لازم نیست همه روابط موجود در مدل آزمون شوند. اگر همه روابط به صورت تجربی تأیید شده باشند، باید آن مدل را در کلاس درس به دانشجویان آموخت و ارزش نظری چندانی ندارد. رسالت یک نظریه پرداز یا پژوهش گر که به امر توسعه نظریه اشتغال دارد، این است که، دانش موجود را به چالش کشیده و گسترش دهد، نه این که صرفاً نوشته های دیگران را در قالب مدلی ارایه دهد. بنابراین، صاحب نظران باید از طریق ارایه تبیین های درخور توجه و منطقی، با تغییر دیدگاه های دیگران، مرزهای دانش را گسترش دهند.

چرا پژوهش های انجام شده، کاربردهای ضمنی مهمی برای پیوند دادن توسعه نظریه و پژوهش تجربی دارند؟ ترکیب "چگونه ها" و "چه ها" منجر به شکل گیری نوعی مدل می شود که می توان بر اساس آن قضایای آزمون پذیری را استخراج کرد. تفاوت عمده بین قضایا و فرضیه ها آن است که عنصر اصلی شکل دهنده قضایا، "مفاهیم"^۳ هستند، در حالی که اجزاء کلیدی فرضیه ها، "سنجه ها"^۴ هستند. از نظر فنی، این نوع گزاره ها (برای مثال، بی عدالتی منجر به بی اعتمادی می شود) را می توان بدون درک "چرایی های" زیربنایی مدل آزمون کرد. در این حالت، مباحث مربوط به کاربردهای ضمنی نتایج یک مطالعه که خاصیت تجربی دارند - نه نظری - به صورت محور غالب درمی آیند. اما باید اذعان کرد،

1. Organizational Requisites
 2. Propositions
 3. Concepts
 4. Measures

وقتی از چرایی انجام یک پژوهشی درک کافی نداریم یا جهت نظری را که باید دنبال کنیم، نمی‌دانیم، آنگاه گفتمان ما در چنبره مباحث روش‌شناسانه داغ^۱ (به خصوص آمار و ارقام و نگاره‌ها) در مورد چگونگی انجام این پژوهش تباه می‌شود*. حاکمیت آمار در رساله‌های دکتری در رشته‌هایی مانند مدیریت، و ... هدف را قربانی وسیله کرده است. برای پرهیز از مباحث بی‌معنی و تهی، قضایای رساله یا مقاله باید ریشه در چرایی‌ها و همین‌طور "چگونه‌ها" و "چه‌ها" داشته باشد.

بدین ترتیب، دو عنصر "چه" و "چگونه" را به صورت خلاصه توصیف کرده و فقط چرا را به طور مفصل تبیین می‌نماییم. "چه و چگونه" چارچوبی برای تفسیر الگوها یا شکاف‌ها در مشاهدات تجربی را شکل می‌دهند. این نکته نشان‌دهنده وجه بارز مهمی بین دو عنصر "چه و چگونه" با "چرایی" است زیرا داده‌ها، چه کیفی چه کمی، صرفاً مشخصه‌های یک متغیر را توصیف می‌کنند؛ (لازم به یادآوری است که این امر در صورتی مفید است که پژوهش‌گر خردمایه منطقی هر رابطه را ذکر کند).

ولی نظریه، نوعی تبیین برای این ویژگی‌ها ارائه می‌دهد. بنابراین باید مطمئن شد که آنچه یک نظریه خوب را شکل می‌دهد، ارائه تبیین به ظاهر صحیح و متقاعدکننده برای چرایی روابط خاص موجود در داده‌ها است که انتظار آن را می‌رود. این سه عنصر در کنار یکدیگر، اجزاء اساسی یک نظریه ساده را که به توصیف و تبیین پدیده‌ها می‌پردازد، شکل می‌دهند. دیدگاه‌های دیگر در مورد استفاده از قضایا نیز صحیح است. همه آنچه تحت عنوان ارزش افزوده نظری یا سهم نظری مطرح می‌شود به قضایا نیازی ندارند و همه مقاله‌های علمی ضرورتاً از قالب مشابهی تبعیت نمی‌کنند. در عین حال، زمانی که هدف غایی یک رساله یا مقاله، ارائه "موضع نظری" جدید^۲ یا زیر پرسش بردن ساختار بنیادی^۳ یک نوع نظریه موجود است، وجود قضایای پژوهش‌پذیر^۴ بسیار مفیدند، زیرا محقق یا نظریه‌پرداز را به تفکر در مورد کاربردهای مشخص تفکر جدید یا بازنگری شده وادار

1. Heated methodological debates

* آنچه که در دفاعیه‌های رساله‌های دکتری دیده می‌شود، شاهد این ادعاست. طوری که صاحب رساله به جای تأکید بر نقش نظری صریحاً به سراغ فنون مختلف آماری رفته و با اتکا به آن‌ها سعی دارد بی‌اعتباری نظری رساله خود را توجیه کند.

2. New theoretical position
3. Fundamental Structure
4. Researchable propositions

کرده و این احتمال را افزایش می‌دهد که پژوهش‌های بعدی، آزمون‌های معتبری از براهین اصلی^۱ نظریه پردازی یا محقق‌ارایه دهند. اگر قضایایی مورد استفاده قرار می‌گیرند، باید صرفاً به تعیین استنباط‌های قیاسی منطقی برای پژوهش کردن درباره یک برهان نظری^۲ محدود شوند. برخی از صاحب‌نظران، به اشتباه، از قضایا برای تلخیص مجموعه‌ای از نوشتارها^۳ استفاده می‌کنند.

چه کسی، کجا، چه زمانی. (عوامل زمینه‌ای) این قیود، محدودیت‌هایی بر قضایای احصایی از مدل نظری^۴ تحمیل می‌کنند. این عوامل زمینه‌ای^۵، مرزهای تعمیم‌پذیری را تعیین می‌کنند و در نتیجه "دامنه نظریه"^۶ را شکل می‌دهند. دانشمندی که اثرات "زمان و زمینه" را بر افراد و رویدادها مطالعه می‌کند همیشه از نظریه پردازان این پرسش را مطرح می‌کند که آیا پیش‌بینی شما در مکان‌های دیگر و در خصوص افرادی دیگر و در دوره‌های زمانی دیگر کاربرد دارد؟ متأسفانه، تعداد معدودی از نظریه پردازان به محدودیت‌های زمینه‌ای قضایای مطرح شده در چارچوب مفهومی خود متمرکز می‌شوند. بسیاری از اندیشمندان در تلاش‌های خود برای درک پدیده‌های اجتماعی، صرفاً محیط‌های خاص و برهه‌های زمانی خاص خود را مد نظر قرار می‌دهند.

اگرچه نمی‌توان انتظار داشت که نظریه پردازان نسبت به همه محدودیت‌های قضایای نظریه خود حساسیت نشان دهند ولی انجام برخی از آزمون‌های ساده تعمیم‌پذیری قضایا، ارزشمند است.

حساسیت نسبت به زمینه یا بستری که نظریه در آن تدوین شده برای نظریه‌های مبتنی بر تجربه از اهمیت بیش‌تری برخوردار است. به گفته پژوهش‌گرانی که در مورد عوامل زمینه‌ای محاط بر نظریه مطالعه می‌کنند (وتن، ۱۹۸۹) معنا از بستر یا زمینه استنتاج می‌شود. یعنی، آنچه را که در عالم واقعی رخ می‌دهد از طریق درک مکان و زمان وقوع آن، فهم می‌کنیم. مشاهدات، درون فضا یا بستری خاص انجام می‌شود. و باید درون آن فضا یا بستر

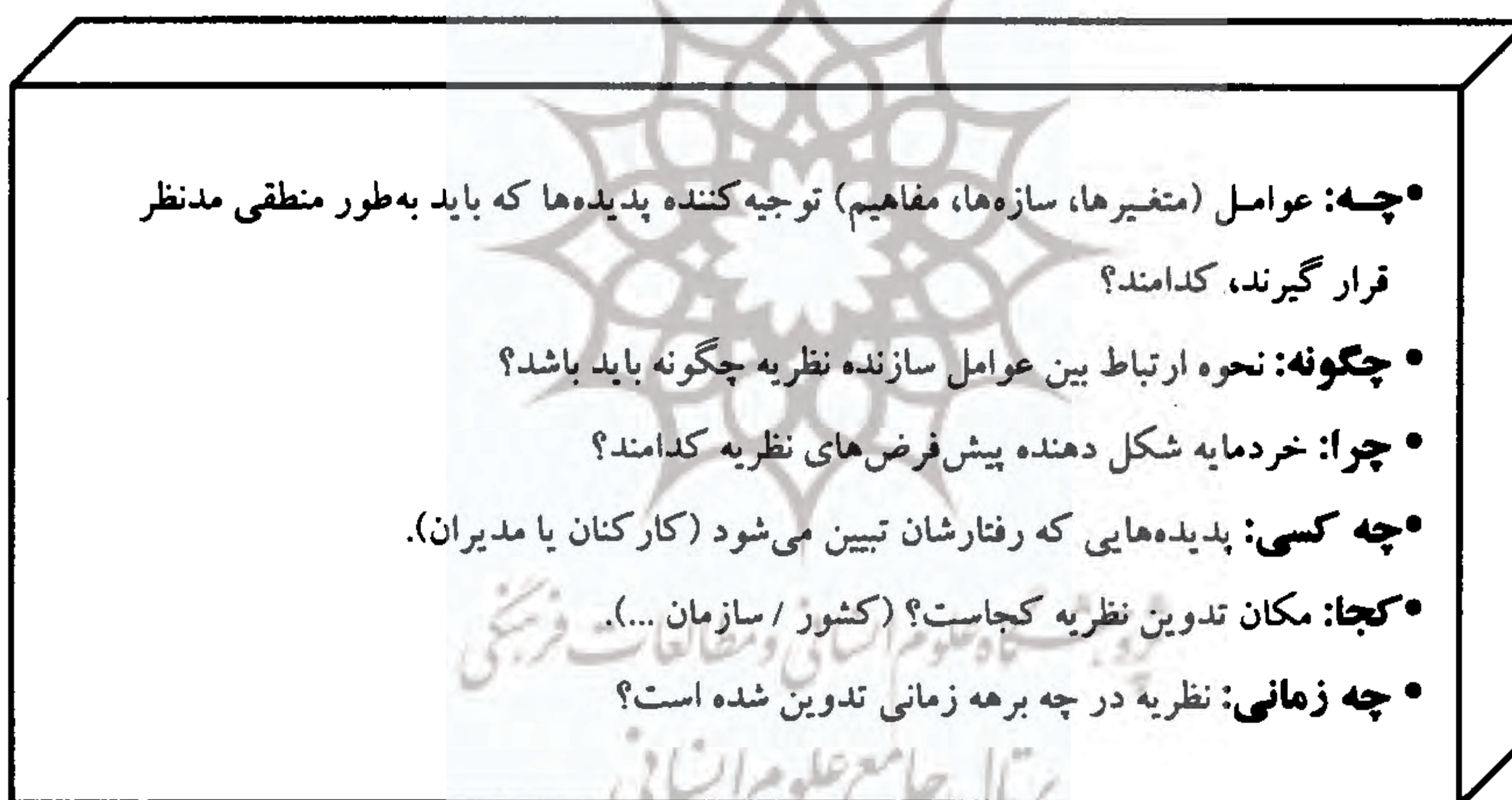
1. Core arguments
2. Theoretical argument
3. Body of literature
4. Theoretical model
5. Contextual factors
6. Range of theory

* برای مثال مراجعه کنید به:

Bluedorn, A.C., Denhardt, R.B. (1988). Time and Organizations, Journal of Management, Vol. 14: 299-320.

خاص درک شوند. بنابراین، پژوهش‌گران یا نظریه‌پردازانی که با رویکرد استقرایی به تدوین نظریه‌ها می‌پردازند باید از محدودیت‌های تعمیم‌پذیری صحبت کنند.

اگرچه حساسیت نظریه‌پردازان به زمینه یا فضایی که نظریه در آن تدوین می‌شود حائز اهمیت است ولی عناصر "چه کسی"، "کجا" و "چه زمانی" نظریه، نوعاً از طریق آزمون‌های بعدی گزاره نظری اصلی و زائد [چه، چگونه و چرا] کشف می‌شوند. در فرآیند آزمون این ایده‌ها در محیط‌های مختلف، این قیود محدود کننده ماهوی کشف می‌شوند. در غیاب قرائن تجربی، باید نسبت به گستره‌ی آگاهی قبلی نظریه‌پرداز از همه محدودیت‌های ممکن بر میزان کاربردی بودن یک نظریه، آگاه بود. با این نگاه، چگونه می‌تواند گفت یک مدل یا یک نظریه ارزش افزوده علمی دارد؟



شکل ۶ اجزاء کلیدی توسعه نظریه

"ارزش افزوده یا سهم نظری" منطقی چیست؟

بیش‌تر عالمان علم سازمانی به تدوین نظریه کاملاً جدید دست نمی‌زنند بلکه نوعاً به بهبود نظریه‌های موجود می‌پردازند. بنابراین، قضاوت در مورد سهم نظری مکفی چنین آثار علمی (نظریه‌ها) دشوار است. با این وجود، عناصر متشکله نظریه‌های اجتماعی که در بخش قبلی توصیف شد مجموعه معیارهایی برای ارزیابی این آثار علمی ارایه می‌کند. بنابراین، برای بررسی ارزش افزوده هر نظریه با مدل جدید باید بر عناصر مندرج در بخش قبل توجه کرد.

چه و چگونه

اگرچه ایجاد یا عرضه "سهمی نظری" به دانش موجود از طریق افزودن یا حذف برخی از اجزاء یک مدل به آسانی میسر است، ولی چنین کاری، عالمان و نظریه پردازان را متقاعد نمی کند. یکی از شیوه های اثبات ارزش تغییر پیشنهادی "یک نظریه پرداز در فهرست عناصر شکل دهنده نظریه وی نهفته است که نشان می دهد چگونه این تغییر، روابط پذیرفته شده بین متغیرها (چگونه ها) را تحت تاثیر قرار می دهد. همان طور که فهرستی از متغیرها یک نظریه را شکل نمی دهد، افزودن متغیری جدید به فهرست عناصر موجود نیز نباید با ارزش افزوده یا سهم نظری اشتباه شود. روابط، نه فهرست ها، تجلی حیطه نظریه هستند. همان طور که پوین کار^۱ (وتن، ۱۹۸۹) خاطر نشان می کند: "علم از واقعیات^۲ تشکیل می شود همان طور که ممکن است هر بنایی از سنگ ساخته شود... اما توده ای از سنگ ها بازنمای واقعی از بنا نیستند؟ و واقعیات نیز ضرورتاً علم نیستند". بنابراین، ارزش افزوده یا بینش های نظری از اثبات این نکته حاصل می شود که چگونه افزودن متغیری جدید به مدل های موجود در ک خوانندگان از پدیده ها را از طریق درک نقشه های علی بین متغیرها تغییر می دهد*. برای مثال، افزودن "قدرت نیاز به رشد"^۳ به نظریه های طراحی شغل^۴، دیدگاه های موجود در مورد طراحی شغل را متحول و نحوه انجام پژوهش ها در مورد آن را تغییر داد (وتن، ۱۹۸۹).

تغییرات مهم در عنصر "چه" و "چگونه" نظریه، همواره مبتنی بر نتایج پژوهشی شگفت آور است. دانشمندان در فرآیند گردآوری داده های کیفی یا کمی، غالباً با نوعی ناسازگاری بین مشاهدات خود و حکمت متعارف^۵ مواجه می شوند. اگر چه نظریه پردازان

1. Poincare

2. Facts

* متأسفانه در بسیاری از دانشکده های مدیریت فرم طرح پژوهش (پروپوزال) طوری طراحی شده که از پژوهش گر می خواهد فرضیه های پژوهش خود را ذکر کند با این استدلال که فرضیه جرقه ای ذهنی است، غافل از این که فرضیه برای کسی جرقه ای ذهنی است که بر ادبیات موضوع احاطه تام دارد ولی برای کسی که قصد تدوین رساله دکتری دارد باید ادبیات پژوهش را دقیقاً مطالعه و سپس چارچوب نظری تدوین، آنگاه فرضیه سازی کرده و سپس چارچوب عملیاتی را تعیین و مدل را مورد سنجش قرار دهد. در واقع فرضیه ها خلاء بی است که پژوهش گر می یابد، آزمون مجدد فرضیه های دیگران هیچ گونه سهم نظری درخور توجهی ندارد. بنابراین دانشجو تا زمانی که ادبیات را به نحوی کامل مطالعه نکرده نمی تواند فرضیه سازی کند، زیرا اگر پیشاپیش فرضیه سازی کند، ممکن است بعد از مطالعه ادبیات پژوهشی را بیابد که این فرضیه را آزمون کرده است.

3. Growth-need strength

4. Job design theories

5. Conventional wisdom

همواره براساس سنجش خطا، نتایج متضاد را تعدیل می‌کنند ولی چالش‌های مستمر نسبت به اندیشه‌های منسوخ در مورد پدیده‌های مختلف از جمله پدیده‌های سازمانی نظیر نگاه‌های موجود به انگیزش (هاکمن و لاولر، ۱۹۷۱) نشان می‌دهد که داده‌های مکفی موجود بر کامل نبودن نظریه‌های موجود در زمینه انگیزش صحه می‌گذارد.

چرا. عنصر چرا در مدل مفهومی، مفیدترین عنصر نظریه اما دشوارترین عنصر شکل دهنده آن است. شکل دهی این محور مستلزم توسل به دیدگاه‌های دیگر رشته‌ها یا حوزه‌ها است که تغییر در نگاه‌های ما را به طریقی تشویق می‌کند که خردمایه‌های بنیادی پشتوانه نظریه‌های پذیرفته شده را به چالش می‌کشد. این چالش‌ها که نسبت به ماهیت انسان، بالندگی گروه، مبادلات سازمانی و غیره وجود دارد، عموماً منجر به مفهوم‌سازی جدیدی از نظریه‌ها می‌شود.

این جنبه از توسعه مفهومی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و عموماً نادیده گرفته می‌شود. نظریه‌ها غالباً به چالش کشیده می‌شوند زیرا پیش‌فرض‌های آنها غیر واقع بینانه بوده‌اند (نوعاً با تاسی از ایده‌های دیگر حوزه‌ها). اگرچه ایجاد اجماع حول حقیقت پارادایمی^۱ مانند اجماع بر سر واقعیت تجربی دشوار است، با وجود این، پیشرفت‌های نظری کلان^۲ اخیر در علم سازمان که از اکولوژی و اقتصاد متأثر شده‌اند برجستگی این رویکرد را اثبات می‌کند.

چه کسی، چه زمانی، کجا. (عوامل زمینه‌ای) عموماً خاطر نشان کردن صرف محدودیت‌ها در برداشت‌های فعلی از دامنه کاربرد یک نظریه کفایت نمی‌کند. برای مثال، کشف این نکته که مدل اصلی گزینش پرسنل^۳ در یک محیط نظامی از روایی پیش‌بینی‌اندکی برخوردار است فی‌نفسه تجلی‌ارایه سهمی نظری در قلمرو مدیریت منابع انسانی نیست. مضافاً، نظریه پردازان باید بدانند که چرا این عدم انطباق وجود دارد تا بتوانند برای قرار دادن این اطلاعات جدید در مدل، عناصر "چگونه" و "چه" مدل عناصر را دگرگون سازند. در مقابل، به کارگیری مدلی قدیمی برای محیطی جدید و نشان دادن این نکته که آن‌طور که انتظار می‌رود کماکان کاربرد دارد، سهم نظری یا ارزش افزوده‌ای ندارد. این نتیجه‌گیری در صورتی سهمی نظری‌ارایه می‌دهد که عواملی در محیط جدید کشف شوند

1. Paradigmatic Truth

2. Macro Theoretical Developments

3. Personnel Selection Model

که نشان دهند، نظریه موجود تحت آن شرایط کاربرد ندارد. به عبارت دیگر، بررسی تغییرات کیفی در مرزهای یک نظریه (کاربردها تحت شرایط متفاوت کیفی) به جای بسط کمی در اولویت است. دو مثال از این رویکرد، بررسی نظریه‌های غربی مدیریت در فرهنگ شرقی به وسیله مارایاما^۱ و بررسی نظریه‌های سازمانی رشد محور تحت شرایط افول هستند (وتن، ۱۹۸۰).

عنصر مشترک و متداول در توسعه نظریه از طریق کاربرد آن در محیط‌های جدید، ضرورت وجود یک حلقه بازخورد نظری را نشان می‌دهد. نظریه پردازان باید مطالب جدیدی در مورد نظریه موجود به عنوان نتیجه کاربرد آن در شرایط متفاوت بیاموزند. یعنی کاربردهای جدید باید ابزار (عوامل یا نوع روابط) را بهبود دهد نه صرفاً مطلوبیت آن را از نو تأیید کنند.

سه محور کلی زیربنای این بخش است: نخست این که بهبودهای نظری پیشنهادی که صرفاً منجر به بهبود یک عنصر از نظریه موجود می‌شود بندرت از کفایت لازم برخوردارند. به علاوه، قاعده کلی سرانگشتی آن است که انتقادهای باید بر عناصر چندگانه نظریه متمرکز باشد. این رویکرد به کاملیت و جامعیت اثر نظری می‌افزاید. دوم آن که انتقادهای نظری باید قرائن درخور توجه را نشان دهند، این قرائن می‌تواند منطقی (برای مثال، نظریه از نظر درونی سازگار نیست)، یا تجربی (برای مثال پیش‌بینی‌های نظریه با داده‌های چندین مطالعه سازگار نیست) یا شناخت‌شناسانه (پیش‌فرض‌های آن غیرمعتبرند) باشد. سوم آن که این انتقادهای نظری باید راه کارهای جبرانی یا جایگزین‌هایی را نیز ارائه دهند. در غیر این صورت، دانستن این نکته که آیا نظریه اولیه کامل نیست یا این که با نظریه جدید می‌توانیم در جهان بسیار پیچیده به بهترین وجه عمل کنیم، دشوار است.

عوامل مورد استفاده در ارزیابی آثار علمی مفهومی

تا اینجا مزیت‌های ذاتی یک برهان نظری را بررسی کردیم. سوای این مزیت‌ها، ارزیابان آثار مفهومی عوامل دیگری از جمله وضوح ایده مطرح شده توسط نظریه پرداز، تاثیر بر پژوهش‌ها، بهنگامی و مناسبت آن ایده در قلمرو یک رشته علمی (برای مثال علم سازمان) را مد نظر قرار می‌دهند. ارزیابان و صاحب‌نظرانی که به بررسی آثار مفهومی می‌پردازند هفت عامل کلیدی را مدنظر قرار می‌دهند که در قالب هفت پرسش مطرح و از مؤلف یک

رساله یا یک مقاله و به طور کلی نظریه پرداز می خواهند به این هفت سوال پاسخ دهد. پاسخ های این سئوال ها، پاسخ به سوال اصلی در ارزیابی یک اثر نظری علمی است و آن این که: یک نظریه، چارچوب مفهومی یا ایده که در قالب رساله، مقاله و ... منتشر شده چه ویژگی هایی باید داشته باشد و چه معیارهایی را باید رعایت کند تا نشان دهد که سهمی نظری در علم سازمان (یا هر علمی دیگری) ایفا کرده است؟

آیا نکته جدیدی ارائه داده است؟ آیا اثر جدید، ارزش افزوده ای در علم موجود دارد یا خیر؟ البته در رشته هایی نظیر رشته مدیریت ارزیابان در پی نظریه کاملاً جدیدی نیستند و چنین انتظاری نیز از دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد و دکتری ندارند ولی سهم نظری که ارائه می دهند یا بسط و گسترش هایی که در نظریه های موجود می دهند باید نگاه موجود دانشمندان حوزه مدیریت را به طریقی چشمگیر تغییر دهد. تغییرات پیشنهادی را می توان براساس دو معیار "حیطه"^۱ و "درجه"^۲ تغییر مورد سنجش قرار دارد. "حیطه تغییر" به سطح تئوریزه کردن (سطح کلی یا متوسط) اشاره دارد. ولی "درجه تغییر" اشعار به میزان بنیادی بودن تغییر پیشنهادی دارد. به طور کلی "حیطه" که میزان تاثیر گذاری ایده یا نظریه جدید بر حوزه عملیات یک رشته را نشان می دهد نسبت به "درجه یا میزان تغییر" که اشاره به میزان جدید بودن ایده یا تفکر پیشنهادی دارد، در تعیین سهم نظری یک چارچوب مفهومی یا به طور کلی یک نظریه، از اهمیت کمتری برخوردار است.

آیا نحوه عمل رشته مورد نظر را تحت تاثیر قرار داده است؟ آیا نظریه جدید ارائه شده نحوه عمل یا کاربرد علم سازمانی (یا هر علمی دیگر) را تحت تاثیر قرار می دهد؟ آیا قرائن و شواهد پژوهشی به صورت روشن بر صحت آن مهر تأیید زده اند یا این که این نظریه صرفاً از طریق رویکرد قیاسی مطرح شده است. آیا اثر جدید، چیزی فراتر از گزاره ها ارائه می دهد؟ آیا راه حل های پیشنهادی در نظریه جدید، ناکارآمدی ها در نظریه های فعلی را جبران می کند؟ البته این پرسش برای ارزیابی آثار نادر و بسیار مفهومی که هدفشان تغییر شیوه تفکر دانشمندان سازمانی است مناسب کمتری دارد. در عین حال هدف هر اثر نظری استاندارد باید تغییر نحوه عمل پژوهش ها در آن حوزه باشد نه این که صرفاً نوعی مدل مفهومی ارائه دهد که پیامدهای اندکی به همراه دارد.

1. Scope
2. Degree

آیا از منطق زیربنایی محکمی برخوردار است؟ آیا منطق زیربنایی نظریه و قرائن و شواهد تجربی مؤید آن در خور توجه است یا خیر؟ آیا پیش فرض های نظریه پرداز واضح و روشن هستند، آیا دیدگاه نظریه پرداز باور کردنی است؟ آثاری که به توسعه نظریه می پردازند باید بر بنیان و شالوده ای از برهان متقاعد کننده استوار باشد و ریشه در دیدگاه های معقولانه و صریح از ماهیت انسان و نحوه فعالیت عمل سازمان داشته باشد.

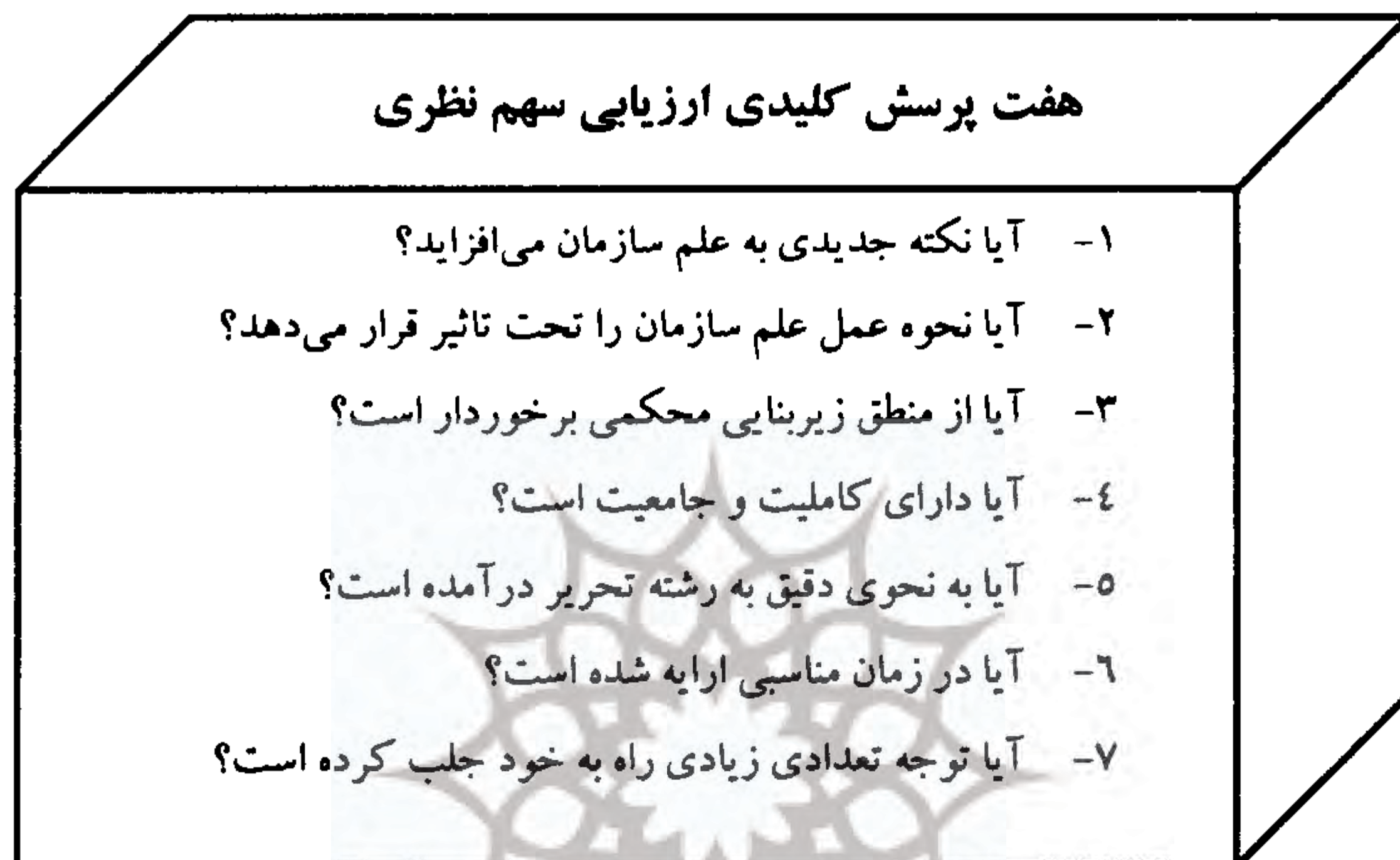
آیا به نحوی مناسب و به هنگام انجام شده است؟ آیا اثر علمی نوعی اندیشه مناسب و به هنگام را انعکاس می دهد و از ویژگی های کاملیت و جامعیت برخوردار است؟ آیا عناصر نظری (چه، چگونه، چرا، کجا، چه کسی) به اثر علمی کیفیت مفهومی اساسی بخشید یا کیفیتی سطحی به آن داده است. آیا براهین ارایه شده، فهم فعلی از موضوع را انعکاس می دهند یا خیر؟ آیا بر قضایایی استوار است که به نحو صحیحی استفاده شده اند؟ آیا برهان نظری از نظر منطقی، نقصی عمده ندارد؟ آیا اثر علمی نشان می دهد که در گذر یک دوره زمان گسترده شکل گرفته یا بر دیدگاه های گران سنگ دیگر دانشمندان استوار شده است؟ آیا به نحوی دقیق به رشته تحریر در آمده است؟ آیا اثر علمی به نحوی مطلوب سازماندهی شده است؟ آیا جریانی منطقی را طی می کند؟ آیا ایده های اصلی اثر علمی به سادگی قابل دستیابی اند؟ آیا شوق خواندن در خواننده را ایجاد می کند؟ آیا اثر علمی، جامعیت (تفصیل موضوع) و مانعیت (به حدی کوتاه که جالب باشد) را رعایت کرده است؟ آیا سیمای ظاهری اثر علمی، تجلی استانداردهای حرفه ای نظریه پرداز یا صاحب اثر را نشان می دهد؟ آیا شکل کلی و محتوی مقاله و منابع و مآخذ با هم سازگارند؟

آیا در زمان مناسبی ارایه شده است؟ آیا موضوع مورد علاقه اندیشمندان حوزه علم سازمانی است؟ آیا مباحث جاری علم سازمانی را پیشرفت می دهد و مایه شکل گیری بحث های جدید می شود و به مباحث قدیمی روحی تازه می بخشد یا خیر؟ ارزیابان آثار علمی به آثاری که مملو از زوائد، غیرمنسجم و غیر مستند هستند ارزشی قائل نیستند.

توجه چه کسانی را جلب می کند؟ چه درصدی از پژوهشگران و اعضا حوزه علمی علم سازمان به این موضوع علاقه مند هستند؟ آیا ممکن است اثر علمی از نظر فنی مناسب باشد ولی ذاتاً برای بیش تر مخاطبان جالب توجه نباشد؟ به طور کلی حتی مقاله های بسیار تخصصی در حوزه علم سازمان و مدیریت باید با مفاهیم سازمانی، مفاهیم یا مسائل محوری مدیریت مرتبط باشند.

می توان این هفت پرسش را در مورد ارزیابی آثار علمی در حوزه علم سازمان در شکل شماره (۷) نشان داد.

بنابراین فرآیند توسعه نظریه و معیارهایی قضاوت نظری یا ارزش افزوده‌ای که یک اثر علمی در علم سازمانی ایفا می‌کند، باید مد نظر قرار گیرد.



شکل ۷. هفت پرسش کلیدی برای ارزیابی سهم نظری آثار علمی - مفهومی در حوزه علم سازمان

نتیجه‌گیری

دغدغه مهم اندیشمندان در عالم نظریه‌پردازی تعیین معیارهای ارزیابی نظریه جدید (باچارچ، ۱۹۸۹) مکاتب جدید علمی، مشارکت علمی (دانایی فرد، در دست بررسی)* بوده است. این معیار میزان نو بودن و استحکام علمی مدل‌ها، نظریه‌های جدید در یک رشته را (رشته مدیریت) مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بر این اساس نظریه‌پرداز باید بتواند این معیارها را رعایت کند: بخش اعظم نظریه‌ها یا در رساله‌ها و پژوهش‌های مختلف ارائه می‌شود یا در قالب مقاله‌های مفهومی در فصلنامه‌های معتبر جهانی. این آثار در صورتی می‌توانند ادعای ایفای نقش علمی در روش موجود (از جمله دانش مدیریت) را اثبات کنند که نشان دهند نکته جدیدی به دانش موجود افزوده‌اند، نگاه اندیشمندان دانش مدیریت را

* دانایی فرد، حسن (۱۳۸۳). مشارکت در تولید دانش علمی. چگونه می‌توان میزان تولید علم را سنجید؟ فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء (در دست بررسی و داوری).

متاثر ساخته‌اند، منطقی محکم و علمی رایه کرده‌اند، نظریه‌ای رایه داده‌اند که از ویژگی جامعیت و مانعیت برخوردارند، نظریه خود را به نحوی دقیق به رشته تحریر درآورده‌اند و چون در زمان مناسب رایه کرده‌اند، نگاه بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب کرده است. بنابراین آنچه در رایه سهمی نظری حائز اهمیت است نحوه‌ی شکل‌دهی منطقی عناصر و اجزاء نظریه است نه نحوه‌ی محاسبه رابطه آماری بین اجزاء و عناصر مدل یا نظریه. در واقع زمانی نظریه پردازی می‌تواند چنین نظریه‌ای را تدوین کند که در آن قلمرو موضوعی بر جوانب اصلی و فرعی مسلط باشد. از آنجایی که نظریه پردازی در دوره‌های عالی دانشگاهی کلید اصلی حرکت علمی هر کشور است، از کسانی که در دوره‌های دکتری تحصیل می‌کنند درخواست می‌شود برای فارغ‌التحصیل شدن رساله‌ای رایه کنند. این رساله که برای اخذ درجه دکتری فلسفه در مدیریت (دولتی، بازرگانی، صنعتی یا گرایش‌های مختلف آن‌ها) رایه می‌شود باید نشان دهد که سهم یا ارزش افزوده نظری آن چیست؟ باید خردمایه هر نکته جدید با اتکا به تجارب و اندیشه‌های دیگران را به نمایش گذارد*

بنابراین در رساله‌های دکتری اصل بر احاطه‌ی مسلم صاحب رساله بر مبانی نظری موضوع است نه فنون آماری و یا سایر فنون کمی. امروزه در کشور، تصور غلط نسبت به رساله‌ها (کارشناسی ارشد و دکتری) باعث شده است که رساله‌نویسی به جای تولید علم به تولید آمار و ارقام و روابط جعلی و ساختگی آماری بپردازد. علت این امر آن است که داوران و ارزیابان رساله به جای تاکید بر مبانی نظری پژوهش تصور می‌کنند کسی که برای مثال مدل تحلیل مسیر را به کار گرفته یا از فلان تکنیک پیشرفته آماری استفاده کرده رساله‌ی خوب و درخور توجهی رایه داده است*. این جابجایی هدف با جنبش نرم‌افزاری (تولید علم) سرناسازگاری دارد. اگر بر

* برای آشنایی با یک مثال عملی (چگونگی تعیین منطق اصلی یک مقاله علمی) به مقاله زیر مراجعه کنید:

Wang, C.L., Ahmed, P.K.(2003). Structure and dimensions for Knowledge based organizations, Vol. 7, No.1, DD.51-62.

* بی‌تردید اگر دانشکده‌های مدیریت که دکتری مدیریت را پرورش می‌دهند در ارزیابی رساله‌های دکتری بر میزان نقش رساله‌ها در تولید دانش علمی (مدیریت) تاکید کنند، هیچ‌گاه افراد نامسلط بر موضوعات مدیریت که از رشته‌های حقوق، مهندسی و... (که کارشناسی و کارشناسی ارشد آن‌ها رشته‌های غیر از مدیریت بوده) به تحصیل در دوره دکتری مدیریت روی می‌آورند نمی‌توانند چنین شتابان مدرک دکتری دریافت کنند. فاجعه‌ای که حیثیت علمی کشور را به خصوص در رشته مدیریت تهدید می‌کند، روی آوری افرادی به تحصیل در دوره دکتری است که مشتاق پسوند "دکتری" هستند، وگرنه کسی که شب و روز در جلسات متعدد عمر سپری می‌کند، بعید است بتواند در همه عرصه‌ها موفق باشد.

مبانی نظری پژوهش تاکید شود بساط سارقان علمی کشور و ناقضان حریم مقدس علم در دانشگاه‌ها برچیده خواهد شد و هر کسی نمی‌تواند رساله دکتری بنویسد و سفره مدرک‌گرایی که برخی دانشگاه‌ها پهن کرده‌اند جمع خواهد شد.

همین نکته در مورد مجلات علمی - پژوهشی کشور نیز صادق است. اصحاب این فصلنامه‌ها تصور می‌کنند جدول، عدد و ارقام یعنی علم. بنابراین مقاله‌هایی را به چاپ می‌رسانند که صرفاً مبتنی بر آمار و ارقام یا پاسخ‌های حاصله از پرسش‌نامه‌هایی است که بعضاً صوری و جعلی است. در صورتی که به نظر می‌رسد چاپ یک مقاله مفهومی ارزشی بسیار بیش‌تر از عددسازی و جدول‌پراکنی دارد. در واقع حاکمیت بلامنزاع اثبات‌گرایی بر نشریات مدیریت باعث شده است که سایر پارادایم‌های پژوهشی (انتقادی، فرا اثبات‌گرایی، ساخت‌گرایی، تفسیری) کم‌تر مورد قبول واقع شود.



منابع

- الوانی، سیدمهدی، دانایی فرد، حسن (۱۳۸۰). گفتارهایی در فلسفه نظریه سازمان دولتی، تهران: انتشارات صفار.
- Bacharach, S.B. (1989). Organizational Theories: some Criteria for Evaluation, *Academy of management Review*, 14. No, 4, 498-515.
- Berger, P., & Luckman, T. (1966). *The social construction of reality*. London: Penguin.
- Campbell, J. P. (1990). The role of theory in industrial and organizational psychology. In M.D. Dunnette & L.M. Hough (Eds). *Handbook for industrial and organizational psychology (Vol.1, PP. 39-73)*. Palo Alto, (A: Consulting Psychologists press).
- Cohen, B.D. (1991). *Developing sociological knowledge: Theory and method*. Chicago: Nelson-Hall.
- Corbin, Y., & Strauss, A. (1996). *Grounded Theory in Practice*. Thousand oaks, CA: Sage.
- Denzin, N., & Lincoln, Y. (Eds). (1994). *Handbook of qualitative research*. London: Sage.
- Dubin, R.. (1978). Theory building in Applied area. In M. D. Dunnette (Ed.), *Handbook of industrial and organizational psychology (DD.17-39)*. Chicago: Rand Mc Nally.
- Dubin, R. (1978). *Theory building (Rev.ed.)*. New York: Free Press.
- Eisenhardt, K.M. (1989). Building Theories from case study research: in G.P.Huber & A.H. Vande veu (Eds), *Longitudinal field research memods (DD.65.9.)* Thousad aaks, (A: Sage.)
- Gioia, D. A., Pitre, E. (1990). Multiparadigm perspective on theory building. *Academy of management review*, 15(4), 584-602.
- Hammersley , M. (1990). *Reading ethnographic research*. White plains, NY: Longman.
- Hearn, G. (1958). *Theory building in social work*. Toronto, Canada: University of Toronto press.
- Huchman, J.R, Lawler, E.E. (1971). Employee relations to job characteristics. *Journal of applied psychology monograph*, 55.259-286.
- Kaplan, A. (1964). *The conduct of inquiry: Methodology for behavioral science*. San Francisco: Chandler.
- Kauffman, D.L. (1980). *Systems1: An introduction to systems thinking*. Minneapolis, MN: Kuture systems, Inc.
- Lynham, S.A. (2002). The general method of Theory-building research in applied disciplines. *Advances in Developing Human Resources*, 4 (3), 221-2111.

- Lynham, S.A. (2002). Theory building in the human resource development profession. *Human Resource Development Quarterly*, 11(2), 159-178.
- Marsick, V.J. (1990). Altering the paradigm for theory building and research in human resource development. *Human Resource Development Quarterly*, 1, (1)-24.
- Patlerson, C.H. (1986). *Theories of counseling and psychotherapy*. San Francisco: Harper & Row.
- Reynolds, P.D. (1971). *A primer in Theory Construction*. New York: Macmillan.
- Root, M. (1993). *Philosophy of Social science: The methods, ideas, and politics of social inquiry*. Cambridge, MA: Blalwell.
- Strauss, A., & Corbin, Y. (1998). *Grounded Theory methodology: An Overview*. In N. Denzin & Y. Lincoln (Eds), *strategies of qualitative inquiry* (DD. 158-183). London: Sage.
- Van de Ven, A.H. (1989). Nothing is Quite so practical as a good theory. *Academy of Management Review*, 14(4), 486-489.
- Weick, K. E.(1995) What Theory is not, theorizing is. *Administrative science Quarterly*, 40(3), 385-390.
- Whetten, D.A. (1989). What constitutes a theoretical contribution? *Academy of Management Resiew*, vol. 14. No.4, 490-495.